

## تحریف تروتسکیستی رویدادهای تاریخی

### قسمت دوم

### دروغگوئیهای آلکس لانتیه

در نقد پیشین بر نوشته این گویا یکی از رهبران تروتسکیستی، کوتاه‌وار به اوضاع سیاسی سومین دهه‌ی صده‌ی گذشته و علل عقد قرارداد عدم تجاوز بین شوروی و آلمان پرداخته شد. اما از آن جا که آن نویسنده، ملقمه‌ای از تحریف و دروغ در زمینه‌هایی دیگر را نیز به عنوان چاشنی، افزوده‌ی مقاله خود کرده است، همان گونه که در مقدمه اشاره رفت، ضروری باشد نگاهی مختصر نیز به آنها داشته باشیم.

نویسنده می‌نویسد: «با گسترش ترس و وحشت از جنگ شوروی و آلمان به دنبال قدرت‌گیری هیتلر در سال ۱۹۳۳، کرم‌لین به جستجوی اتحاد با احزاب بورژوازی و سوسیال دموکرات در برابر فاشیسم در اروپای غربی برآمد. استالین امید داشت که با سرکوب سیاسی و فیزیکی جنبش‌های انقلابی چپ و انقلابی، رضایت بورژوازی اروپائی را جلب کند. تروتسکی به اختصار اتحادهای «جبهه خلقی» را «لیبرالیسم بورژوائی وگ. پ. او. (پلیس مخفی کرم‌لین)» توصیف کرد». اول این که: شوروی در پی اتحاد به معنای عام آن با دیگر نیروها و کشورها نبود بلکه مشخصاً قرارداد امنیت جمعی علیه فاشیسم و برای جلوگیری از جنگ جهانی را در نظر داشت. هر قراردادی به معنای اتحاد نیست بلکه توافقی دو جانبه یا چند جانبه برای امری خاص و زمانی معین می‌باشد. این را هر عقل سلیمی می‌تواند تشخیص دهد، مگر این که ریگی در کفش باشد. دوم اینکه: چنین قراردادی از روی ترس و وحشت نبود، بلکه به منظور جلوگیری از یک جنگ جهانی بود که میلیون‌ها کشته و ویرانی عظیم به جا می‌گذاشت، همان گونه که بعداً روی داد و بیش از پنجاه میلیون انسان به هلاکت رسیدند. حال اگر برای این یا آن رهبر تروتسکیستی زندگی بیش از پنجاه میلیون انسان که اکثر آنان از کارگران و سایر زحمتکشان بودند ارزشی ندارد، چرائی را بهتر است آنان خود توضیح دهند. سوم اینکه: منظور از «جنبش‌های انقلابی چپ و انقلابی» چیست؟ از این جمله چنان مستفاد می‌شود که با دو نوع جنبش مواجه هستیم، یکی چپ انقلابی و دیگری تنها انقلابی بدون اینکه چپ باشد، یعنی جنبشی غیر کارگری و با شرکت سایر طبقات، هرچند که هر جنبش چپ حتماً ناپیستی یک جنبش کمونیستی باشد. این جنبش انقلابی که چپ نیست و با همکاری و همراهی بیش از یک طبقه انقلابی پیش برده می‌شود، مگر همان «جبهه خلقی» نیست که یک سطر پائین‌تر با نقل قول از تروتسکی، به عنوان «لیبرالیسم بورژوائی» معرفی و در رد آن کوشیده می‌شود؟. از این درهم گویی بگذریم. چهارم این که: باید تکرار کرد که شوروی و احزاب کمونیست، هیچ یک در جستجوی اتحاد یعنی یگانگی با نیروهای غیر کمونیست نبودند، بلکه برعکس تروتسکیست‌ها بودند که به بدترین نوع اتحاد یعنی انحلال خود در یک حزب سوسیال دموکرات انترناسیونال دوم در فرانسه تن دادند و در آمریکا با گروه سوسیال دموکرات موسته درهم آمیختند و

بدون کوچکترین مقاومت در برابر نازی‌ها، گروهک کوچک خود را در آلمان منحل کردند. پنجم و مهم‌تر این که: کدام جنبش توسط استالین یا اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سرکوب شد؟ تروتسکیست‌ها قادر نیستند حتی تنها یک نمونه از چنین جنبش ادعائی را نام ببرند. برعکس، تروتسکیست‌ها در سرکوب جنبش‌های آزادیبخش و ضد فاشیستی، نقش مهمی ایفا کردند. هر چند مطلب به درازا می‌کشد، لیک ضروری است، نمونه‌هایی چند ذکر شود. آورده شد که، تروتسکی تشکیل کوچک وابسته به خود در آلمان را به هنگام قدرت‌گیری نازی‌ها، منحل اعلام کرد. تعدادی از تروتسکیست‌ها به خدمت سازمان جاسوسی هیتلری درآمدند و از طریق تروتسکی برای اجرای ترور و اعمال خرابکاری به شوروی فرستاده شدند - در این باره در بخش‌های بعدی با ارائه سند و مدرک به اسامی و خرابکاری‌ها اشاره خواهد شد - . کمونیست‌های آلمانی تحت تعقیب قرار گرفتند، هزاران تن در اردوگاه‌های مرگ هیتلری محبوس شدند. آن تعدادی نیز که دستگیر نشدند، یا مخفیانه به مبارزه ادامه دادند و یا به کشورهای تحت خطر حمله و یا در تصرف نازی‌ها، رفتند و مبارزه ضد فاشیستی را در آنجا ادامه دادند. در حالی که گروه تروتسکیستی در فرانسه در دامان سوسیال دموکراسی انترناسیونال دوم خانه کرد. کمونیست‌های فرانسوی و آلمانی مهاجر به ایجاد رزیستانس اقدام نمودند و در تمامی زمان اشغال فرانسه توسط ارتش هیتلری، ضربات محکمی بر فاشیست‌ها وارد ساختند. صدها کمونیست آلمانی در این جنبش شرکت داشتند و علاوه بر شرکت در گروه‌های رزمنده کمونیست‌های فرانسوی، بریگارد آلمانی‌ها را نیز تشکیل دادند. از جمله می‌توان نام‌های زیر را ذکر کرد: اُتو کونه که عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان بود، پتر گین گلد، گرهارد لئو، تآ زائف کُف، هانس هایزل، کورت هِلکر که همگی از کادرهای حزب کمونیست آلمان بودند. آیا در آمریکا کمونیست‌ها با دار و دسته سوسیال دموکرات موسته درهم آمیختند و دست در دست آقای "دایز" و کمیته‌ی ضد کمونیستی‌اش، سرکوب کمونیست‌ها را برنامه ریزی کردند، یا تمام این خیانت‌ها و جنایات با تمایل و فرمان تروتسکی، انجام گرفت؟ در اسپانیا چه کسی به کمک انقلاب شتافت و کی علیه آن، توطئه چید؟ در اسپانیا در حالیکه فاشیست‌های فرانکو مستقیماً و بسیار گسترده توسط هیتلر و موسولینی، پشتیبانی می‌شدند، تنها کشوری که به یاری انقلاب اسپانیا شتافت، اتحاد جماهیر شوروی بود. حتی منابع غربی ضد کمونیست اذعان دارند که: «محموله نظامی شوروی در ماه اکتبر ۱۹۳۶ شامل ۴۲ هواپیمای جنگی پُلی کارپف آی ۱۵ و ۳۱ پُلی کارپف آی ۱۶ بود. در ۲۹ اکتبر هواپیماهای توپولف اس ب - ۲ در بمباران شهر سویلا شرکت داشتند... کشتی باری "کامپشه" در ۴ اکتبر و کشتی باری "کسومول" در ۱۲ اکتبر محموله خود شامل تانک‌های ت - ۲۶ را در بندر کارتانا تخلیه کردند... تعداد مستشاران نظامی شوروی نهایتاً ۲۱۵۰ تن حدس زده می‌شوند... مسئول مستشاران نظامی شوروی یان برزین بود... علاوه بر ده نوع تفنگ و مسلسل، هواپیماهای پیشرفته شکاری آی - ۱۶ و حدود ۶۰۰ تانک ت - ۲۶ نیز از جمله تجهیزات جنگی شوروی برای اسپانیا بودند. در ضمن حدود دو هزار افراد مسلح نیز همراه محمولات بودند» (ویکی پدیا). اضافه بر این کمک‌های بی‌شائبه اتحاد جماهیر شوروی، کمینترن نیز در تمامی کشورها به ضرورت دفاع از اسپانیا اشاره داشت. بریگارد‌های سرخ تحت رهنمودهای کمینترن، که شامل داوطلبان ضد فاشیست و عمدتاً کمونیست‌ها بودند، برای مبارزه با نیروهای فرانکو، رهسپار اسپانیا شدند. «در مجموع ۵۹۰۰۰ نفر در بریگارد‌های بین‌المللی شرکت داشتند که بیشترین تعداد از کشورهای ایتالیا، فرانسه و آلمان بودند» (همانجا). تروتسکیست‌ها چه نقشی را در اسپانیا ایفا کردند؟ آن‌ها تا پیش از اوج گیری انقلاب در سال ۱۹۳۶

عمدتاً در استان کاتالون در همکاری با آندریاس نین و تشکل او به نام "حزب اتحاد مارکسیستی کارگری" یا "پی . او . یو . ام." فعالیت می‌کردند. نین با این که یکی از دوستان نزدیک تروتسکی بود و نظراتی شبیه به او داشت، لیکن از جمله شرکت کنندگان در انترناسیونال چهارم نبود. او در این زمان وزیر دادگستری در کاتالون بود. با افزایش نفوذ و نیروهای حزب کمونیست اسپانیا، که بالغ بر دویست هزار عضو داشت، تروتسکیست‌ها چه در درون "پی . او . یو . ام." و چه در خارج از آن، موقعیت خود را در خطر می‌دیدند و کم‌کم تغییر چهره داده و با لفاظی‌های "انقلابی" در صدد تخریب در جبهه متحد برآمدند و در حالی که سمت اصلی مبارزه علیه فالانژهای فرانکو بود، جهت مبارزه را تغییر دادند و شعار سرنگونی دولت جمهوری خواهان را سر دادند و در بارسلونا به یک شورش نا موفق دست زدند. دولت جمهوری خواهان که در انتخابات به قدرت رسیده بود، دولتی در جهت منافع زحمتکشان جامعه نبود و مسلماً می‌بایستی در زمان مناسب، پس از شکست کامل نیروهای فرانکو مبارزه علیه آن آغاز می‌شد، و لیکن تا زمانی که دشمن اصلی و قوی‌تر یعنی فرانکو، در حال پیشروی و تقویت همه سویه از جانب هیتلر و موسولینی بود، تغییر مسیر انقلاب، به معنای حداقل بی‌توجهی به دشمن اصلی یعنی فرانکو و در عمل به معنای تقویت او و گام برداری در راه شکست انقلاب بود. تحقیقات بعدی نشان داد که تروتسکیست‌ها دچار انحراف سیاسی نشده بودند بلکه به یاری فالانژهای فرانکو شتافته بودند، تا مبادا پس از شکست فرانکو، کمونیست‌ها بتوانند قدرت را در کشور در دست بگیرند. بر طبق گزارش مقاماتی که تحقیقات را بر عهده داشتند، روشن شد که تروتسکیست‌ها در زمینه‌ی رسیدن مواد مورد نیاز ارتش ضد فرانکو، تخریب کرده، در عملیات جنگی کار شکنی نموده و ترور اعضای دولت جمهوری خواهان را در برنامه خود گنجانیده بودند. در چین چه شد؟ در چین در حالی که حزب کمونیست چین، به عنوان نیروی اصلی، راسخانه علیه متجاوزین ژاپنی می‌جنگید، تروتسکی پی در پی مقاله علیه حزب کمونیست چین می‌نوشت و دستیاران خود را به همکاری با امپریالیسم ژاپن، تشویق می‌کرد - در این باره در بخش‌های چهارم و پنجم این نوشته، با مدرک و سند، گفتگو خواهیم داشت - . علیرغم تمام لفاظی‌های تروتسکی علیه حزب کمونیست چین، این حزب توانست با رهبری داهیانه مائو تسه‌تونگ، نه تنها متجاوزین ژاپنی را بیرون براند، بلکه قادر شد جمهوری توده‌ای چین را نیز بنا نهد. مائو تسه‌تونگ درباره کمک‌های شوروی گفت: «دوستانی که واقعاً هوادار ما هستند و به ما به مانند برادر می‌نگرند، کیستند؟ این‌ها خلق شوروی و استالین میباشند. هیچ کشور دیگری از امتیازات خود در چین چشم‌پوشید، تنها اتحاد شوروی چنین کرد. تمام امپریالیست‌ها طی نخستین انقلاب کبیر چین با ما به مبارزه برخاستند، تنها اتحاد شوروی به کمک ما شتافت. هیچ یک از حکومت‌های کشورهای امپریالیستی از زمان آغاز جنگ مقاومت ضد ژاپنی به ما کمک نرسانده است، تنها اتحاد شوروی با نیروی هوایی و منابع مادی خود، به ما کمک رسانید... استالین دوست صدیق خلق چین است. هیچ کوششی برای افشاندن بذر نفاق، هیچ دروغ و اتهامی قادر نیست در مهرورزی و احترام خلق چین نسبت به استالین، در دوستی صمیمانه ما نسبت به اتحاد شوروی خللی وارد آورد».

به دیگر نکات مقاله مورد بحث نگاه اندازیم.

در مقاله می‌خوانیم: «در مارس ۱۹۴۰، نیروهای شوروی کشتار افسران لهستانی در جنگل‌های کاتین را

سازمان دادند». این دروغ‌گویی بزرگ و وقاحت بی اندازه‌ای را لازم دارد. در دوران جنگ جهانی دوم، ارتش نازی پس از اشغال کامل لهستان به منظور حمله به شوروی، حدود ۲۷۰۰۰ افسر و سرباز لهستانی را در جنگل‌های کاتین در لهستان قتل عام و در همان جا دفن کرد. آلمان نازی پس از شکست در استالینگراد و به هنگام عقب نشینی مدعی شد که این کشتگان به دست ارتش سرخ قتل عام شده‌اند. آلمان نازی قصد داشت با چنین اتهامی به جماهیر شوروی، تشابهی و در نتیجه توجیهی بر قتل عام‌های خود در لهستان، شوروی، سایر کشورها و هم چنین اردوگاه‌ها بیابد. بازرسی‌های پس از جنگ خلاف ادعای نازی‌ها را به اثبات رسانید. در سال‌های نود قرن پیش زیر نظر یلسین کمیسیونی با شرکت گروه متخصصین دست چین شده جعل اسناد و مأموران امنیتی تشکیل شد و آغاز به جعل صدها سند مربوط به گذشته را آغاز کرد. در این کمیسیون مسئول سابق آرشیو دولتی پیخویا و قائم مقام سازمان امنیت روگوسین شرکت داشتند. در این اسناد حتی امضاءها نیز جعل شده بودند. یکی از شاهدان این جعلیات برای اثبات گفتارش حتی مدارک رسمی، مهر و فرم‌های خالی را نیز عرضه کرد. ویکتور ایوانویچ ایلوشین، عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه و نماینده دوما که حقوقدان و به مدت دو سال معاونت دادستانی را بر عهده داشت، در دهم فوریه ۲۰۱۱ به افشاکاری درباره جعل اسناد در مجلس دوما پرداخت. یکماه بعد وی به علتی که هیچ‌گاه روشن نشد در سن ۶۲ سالگی درگذشت. جعلی بودن این اسناد جار و جنجال زیادی در شوروی به راه انداخت و دست جعل‌کنندگان رو شد. شکایات دولت لهستان به دادگاه‌های بین‌المللی بر اساس اسناد جعلی دست‌ساخت همکاران یلسین ناوارد شناخته شدند.

در ادامه مقاله می‌خوانیم: «استالین کادرهای قدیم بلشویک‌ها و بخش‌های وسیعی از روشنفکران سوسیالیست را با پاپوش دوزی تسویه کرد، از جمله تیرباران سه چهارم افسران شوروی، شامل نظامیان کهنه کاری نظیر مارشال میخائیل توخاچفسکی و ژنرال آیونا یاکیر. همین امر تبعات ویرانگری برای آمادگی جنگی ارتش سرخ برجای گذاشت. تروتسکی نوشت «استالین طی سه سال گذشته تمام همراهان لنین را مأمور هیتلر خطاب کرد. او درخت هیأت افسران مشاور را خشکاند. سی هزار افسر، همگی با همان اتهام جاسوسی و یا اتحاد با هیتلر، یا تیرباران شدند، یا عزل گردیدند و یا تبعید شدند. اکنون استالین پس از تکه پاره کردن حزب و جدا کردن سر از بدن ارتش، علناً کاندیداتوری خود را برای ایفای نقش.... مأمور اصلی هیتلر به نمایش می‌گذارد. (تسلیم استالین)»- (پایان نقل قول مقاله). چه کسی می‌تواند چنین دروغ و اتهام بزرگی را باور کند؟ این چگونه مأموری است که پوزه نازی‌های هیتلری را به خاک می‌مالد و حتی بنا بر اقرار سایر نیروهای درگیر جنگ با آلمان هیتلری، نقش اساسی را در شکست آلمان هیتلری ایفا نموده است. حتی سران دیگر کشورهای درگیر جنگ با آلمان که در ضد کمونیست و ضد شوروی و ضد استالین بودن آنان تا کنون هیچ‌کس شک نکرده است اذعان کردند که: «ارتش سرخ و مردم شوروی مطمئناً قراردادن نیروهای هیتلری در جاده شکست نهائی را آغاز کردند و تحسین ابدی مردم ایالات متحده را به دست آوردند» (روزولت رئیس جمهور وقت آمریکا). «این ارتش روسیه بود که دل و جرأت ماشین نظامی آلمان را نابود کرد» (وینستون چرچیل نخست وزیر وقت انگلستان). «اگر اتحاد شوروی در جبهه خود شکست خورده بود، آلمانی‌ها در موقعیت تسخیر بریتانیای کبیر قرار می‌گرفتند. آن‌ها قادر می‌شدند آفریقا را نیز متصرف شوند و حتی می‌توانستند در آمریکای لاتین پایگاه خود را مستقر کنند» (ادوارد آر. استینوس وزیر خارجه دولت روزولت). گوبلز

نگرانی هیتلر را از پاکسازی ارتش سرخ، اینگونه یادداشت کرده است: «رهبر یک بار دیگر مورد توخاچفسکی را تشریح کرد و در این حال عقیده‌اش را چنین بیان نمود: زمانی که ما معتقد بودیم که استالین در این جریان ارتش سرخ را نابود میکند، سمت‌گیری اشتباه داشتیم. مسأله کاملاً عکس است. استالین گردن خود را از تمام دستجات اپوزیسیون در ارتش سرخ آزاد کرد و به آنجا رسید که دیگر یک جریان تسلیم طلبانه در داخل این ارتش وجود ندارد. هم چنین، بازسازی کمیسر سیاسی، بر نیروی مبارزه ارتش سرخ به طور خارق‌العاده‌ای تأثیر مثبت گذارده است... بلشویسم، اپوزیسیون را در طول ۲۵ سال از میان برداشته است... بلشویسم، این خطر را به موقع از دوش خود برداشت، به این جهت می‌تواند تمام نیروی خود را در مقابل دشمن سمت دهد» (خاطرات روزانه‌ی گوبلز - ۸ ماه مه ۱۹۴۳). چرا تروتسکی تمام واقعیات آن روزی را نمی‌خواست ببیند و به تحریف رویدادها و واقعیات می‌پرداخت؟ علت همانا موضع مخالفت وی با سیستم سوسیالیستی حاکم بر شوروی در آن زمان و آرزوی شکست آن کشور حتی در دستیاری با نازی‌ها (مستند در بخش‌های ۴ و ۵ نوشته) و سایر مرتجعین جهانی بود. تروتسکی در پشت جملات به اصطلاح چپ و افترازی به شوروی و استالین، اما در همکاری پنهانی با نازی‌ها، آنچه که در پی اعترافات همان اندک پیروان وی و متحدین موقت‌اش در دادگاه‌ها عیان شد، در صدد رسیدن به قدرت و حکمرانی در شوروی، حتی با بخشش مناطقی از شوروی به نازی‌ها بود. داستان دزدی را که برای فرار، در حالی که با انگشت دیگری را نشان می‌داد و فریاد می‌زد دزد را بگیرید، همگان میدانند. تروتسکی همچون چنین دزدی بود. به جاست که سران امروری اندک پیروان تروتسکی از خطاها و خیانت‌های او بیاموزند و به جای تکرار یاوه گوئی‌های وی برای همان اندک پیروان خود، چهره واقعی تروتسکی را نشان دهند و نمی‌گوییم آن‌ها را به نوشتجات استالین، بلکه به نوشتجات لنین کبیر درباره تروتسکی رجوع دهند. لنین در آن زمانی که تروتسکی هنوز به دامان ارتجاع جهانی نغلطیده بود درباره پریشان گوئی‌ها و دروغ گوئی‌های وی می‌گفت: «راستی وقتی انسان این چیزها را می‌خواند، بی اختیار از خود سؤال میکند - آیا از تیمارستان نیست که این صداها بلند می‌شود» (مقاله: نقض وحدت در پوشش فریادهای وحدت طلبانه). ناگفته روشن است که اشتباهات دوران جوانی تروتسکی، با آنچه که پس از اخراج از حزب کمونیست شوروی و تبعید پیشه کرد، قابل قیاس نیستند. مابین اشتباه و خیانت، تفاوت بسیار است.

در مقاله کذائی از تصفیه کادرهای قدیم و از قول تروتسکی انتساب تمام همراهان لنین به مأموریت از جانب هیتلر سخن رفته بود. تروتسکی در نوشته‌ای دیگر از این هم فراتر می‌رود و مدعی می‌شود که: «تمامی گارد سابق بلشویسم، تمام یاران و همکاران لنین، همه‌ی مبارزین انقلاب اکتبر، همه‌ی قهرمانان جنگ داخلی به دست استالین به قتل رسیده‌اند». (نامه به کارگران اتحاد جماهیر شوروی - مه ۱۹۴۰) این همه دروغ گوئی و افترا برای کی و برای چیست؟ مگر نه این که برای گمراه کردن و فریب انقلابیون و کسانی که خارج از شوروی زندگی میکردند، بوده است. عنوان نامه هم نوعی فریبکاری است. کارگران شوروی در جریان واقعی دادگاه‌ها قرار داشتند و اکثریت قریب به اتفاق یاران و همکاران لنین و آنچه را که تروتسکی می‌شمارد، می‌شناختند و از فعالیت‌های آن زمانی آنان در خدمت به اتحاد جماهیر شوروی آگاه بودند. از استالین که از همان اوان جوانی و آغاز مبارزه کمونیستی، همراه وفادار لنین و بقول کروپسکایا، همسر لنین «مهمترین شخص سازمانده حزبی و پیروزی اکتبر» (کتاب خاطراتی از لنین - نوشته کروپسکایا) بود زیاد نام نمی‌برم. آیا شدانف، مولوتف، کیروف که تروتسکی از

ترور وی اظهار شادمانی کرد، وروشیلف، کروپسکایا، کالنین، بولگانین، آلکساندرا کولونتای اولین زن عضو کمیته مرکزی حزب و اولین سفیر زن در جهان که در زمان اقامت تروتسکی در مکزیک سفیر شوروی در آن کشور بود، شورنیک، کوبیشف و دیگران که تمامی از بلشویکهای قدیمی و همکاران و یاران لنین، از مبارزین انقلاب اکتبر و از قهرمانان جنگ داخلی بودند و همگی تا آخر زندگی خود به کمونیسم وفادار ماندند، به دست استالین به قتل رسیده بودند؟ تروتسکی آرزوی قتل این کمونیستهای راستین را داشت و آنان را در مخیله خود به قتل رسانیده بود. دروغ گویی حرفه تروتسکی بود و بيمورد نبود که لنین بارها تکرار میکرد: «طفلك باز هم دروغ گفت و باز حسابش غلط از آب درآمد» و در نامه‌ای به کولونتای در ۷ فوریه ۱۹۱۷ نوشت: «آری، تروتسکی چنین خوکی است، یعنی لفاظی‌های چپ، اما همدستی و بلوک سازی با راست‌ها» (آثار لنین به زبان آلمانی - جلد ۳۵ - صفحه ۲۶۲). بد نیست به چند نمونه اندک از دروغ پردازی‌ها و تحریفات تروتسکی راجع به انقلاب اکتبر و لنین پردازیم. تروتسکی در کتاب زندگی من درباره شورای نویسندگان و خود چنین می‌نویسد «لنین اصرار داشت من به عضویت شورای نویسندگان درآیم. در صدد به دست آوردن اکثریتی مطمئن بود. شورای نویسندگان در بسیاری از مسایل به دو گروه تقسیم می‌شد، پیران: (پلخانوف، زاسولیک و آکسلرد)، جوانان: (لنین، مارتوف و پترسوف). لنین شک نداشت که در مسایل مهم من جانب او را خواهم گرفت.... من با این اعتقاد به خارج آمده بودم که شورای نویسندگان بایست زیر نظر کمیته مرکزی قرار بگیرد. این عقیده اکثر طرفداران ایسکرا در روسیه بود. لنین در این مورد به من جواب داد: «این عملی نیست.... میان نیروها تناسبی معقول وجود ندارد آنها چطور می‌خواهند ما را از روسیه رهبری کنند. این عملی نیست. مایک مرکز متشکل هستیم، از لحاظ ایدئولوژیک تواناتریم و ما از اینجا رهبری می‌کنیم.» سؤال کردم: «پس این موجب دیکتاتوری شورای نویسندگان نمی‌گردد؟» لنین پاسخ داد: «خوب؟ چه عیبی دارد، در شرایط کنونی باید هم اینطور باشد.» نقشه‌های سازمانی لنین در من تولید شک‌هایی میکرد، ولی در خواب هم نمی‌دیدم که این مسأله موجب از هم گسیختن کنگره حزب شود». تروتسکی به لنین تهمت می‌زند که بر خلاف اصول تشکیلاتی قصد داشته است اولاً تروتسکی را به عضویت شورای نویسندگان درآورد و ثانیاً این جمع نامتجانس نویسندگان را بر فراز کمیته مرکزی قرار دهد و کاملاً بی توجه به نظر عمومی اعضای حزب باشد و به قول این «جوان» اعمال دیکتاتوری کند. تروتسکی نه تنها به دروغگوئی و تهمت به لنین متوسل می‌شود، بلکه با زیرکی می‌خواهد آن واقعیتی را که در بین شورای نویسندگان حاکم بود دگرگون جلوه دهد. او شورای نویسندگان را به پیری و جوانی تقسیم می‌کند که بیان مواضع سیاسی درون شورا نبود بلکه بر روی مواضع سیاسی که سپس در کنگره تبلور مشخص خود را یافت، در هر طرف مخلوطی از پیران و جوانان وجود داشتند، به طوری که در یکسو لنین و پلخانف و در دیگر سو آکسلرد و مارتوف قرار داشتند. تروتسکی به عنوان یکی از همکاران ایسکرا فعالیت داشت که گاهی برای ایسکرا مقاله یا گزارش می‌نوشتند و لیکن جزئی از شورا نبودند و اصولاً شورا حق نداشت که اعضای شورا را افزون کند بلکه این مهم بر عهده کنگره بود. بنابراین آن صحبت‌های درگوشی را که تروتسکی به لنین به منظور کسب اکثریت در شورا نسبت میدهد، کاملاً دروغ و بی پایه هستند. لنین هیچ گاه در نظر نداشت که تروتسکی به عضویت شورای نویسندگان ایسکرا درآید. دلیل مشخص آن پیشنهاد لنین به کنگره است که دروغگوئی بیشرمانه تروتسکی را بر ملا می‌سازد. لنین در کنگره دوم لیست پیشنهادی خود را برای تشکیل شورای جدید نویسندگان که شامل لنین، پلخانف و مارتوف بود

به کنگره ارائه داد که چون موافقت خود را با کاندیدای گرایش راست روانه به جز مارتوف اعلام نداشت، در نتیجه مارتوف نیز از شرکت در شورای جدید امتناع کرد و شورا شامل دو نفر یعنی لنین و پلخانف به انتخاب کنگره دوم رسید.

تروتسکی در این کنگره از پیروان آکسلرد و مارتوف یعنی گرایش منشویک و راست روانه بود. علاوه بر تروتسکی کسان دیگری نیز با ایسکرا همکاری می‌کردند که هیچ‌گاه مدعی نشدند احتمالاً جزئی از شورای نویسندگان هستند. از جمله زینویف در مقاله "تاریخ حزب بلشویک" از روبولنسکی نام می‌برد و کروپسکایا اسامی دیگری را از گروه همکاران می‌شمارد.

به نمونه دروغ و تحریف و بدگویی دیگری توجه کنیم. در سال ۱۹۱۹ بنا بر پیشنهاد لنین قرار بر این گردید که به استالین و تروتسکی نشان پرچم سرخ به خاطر پیروزی‌های در جنگ داخلی اهداء شود. بگذارید از قلم تروتسکی در کتاب وی به نام "زندگی من" بخوانیم: «در دفتر سیاسی تصویب شد که به من برای دفاع از پتروگراد نشان پرچم ارتش سرخ بدهند... با این مطلب حادثه‌ای دیگر نیز مرتبط است که به کُنه آن بعدها پی بردم. در پایان جلسه دفتر سیاسی، کامنف با اندکی محظور، پیشنهاد کرد که به استالین هم نشان داده شود. کالنین که از کوره در رفته بود با لحنی صادقانه پرسید: "چرا؟ استالین چرا؟ من که نمی‌فهمم." او را با طنزی آرام کردند و پیشنهاد تصویب شد. در تنفس، بوخارین به کالنین پرید: "این نقشه ایلیچ بود. استالین اگر چیزی را که دیگران دارند نداشته باشد می‌میرد. او این را نخواهد بخشود." من نقشه لنین را خوب فهمیدم و در اندیشه او را تأیید کردم. اعطای نشان با تشریفات بسیار در تالار تئاتر بزرگ انجام شد... هنگامی که رئیس در پایان جلسه نام استالین را گفت، من آهنگ کف زدن کردم. دو یا سه دست نامطمئن نیز مرا همراهی کردند. دم سردی توأم با شگفتی و غرابت تالار را فرا گرفت که پس از آن همه شور و شوق، هر چه شدیدتر احساس می‌شد». وقتی این دروغ و تحریف و فتنه‌گری را انسان می‌خواند بایستی واقعاً به یاد گفته لنین درباره تروتسکی افتاد که: آیا از تیمارستان نیست که این صداها بلند می‌شود. آیا برای کسی قابل پذیرش است که در نشستی با شرکت صدها تن، تنها دو یا سه نفر برای فردی که عضو کمیته مرکزی حزب، عضو دفتر سیاسی حزب، عضو شورای جنگ، یگانه فردی در شوروی با دو سمت کمیساریائی و از اولین اعضای حزب بلشویک می‌باشد، "آهنگ کف زدن" کنند. مگر استالین نگاهی جادویی داشت که با وجود مخالفت و بی‌تفاوتی تمامی اعضای کمیته مرکزی و دفتر سیاسی، باز هم محبوب همه و بعد از لنین، نفر دوم حزب بود؟ از قدیم گفته‌اند که دروغ استخوان نیست که در گلو گیر کند. گفته می‌شود روزگاری گوبلز گفته بود که دروغ هر چه بزرگتر باشد باورش آسان‌تر است. تروتسکی به مسابقه رفته است. در ضمن آنچه که به لنین، کالنین، کامنف و بوخارین نسبت می‌دهد نیز تماماً دروغین و به منظور نفاق افکنی هستند. در زمان نگارش کتاب "زندگی من" یا بهتر بیان شود دروغ نامه زندگی من، لنین در گذشته بود، کامنف پس از انتقاد از مواضع تروتسکی و انتقاد از خود به حزب باز گشته بود، بوخارین در مبارزه بین استالین و تروتسکی، در جانب استالین بود و کالنین همواره هم موضع و در صمیمیت کامل با استالین از دوران پیش از انقلاب و تا زمان مرگ باقی ماند. آنچه تروتسکی به آن‌ها نسبت می‌دهد، تنها به منظور ایجاد بدبینی و نفاق افکنی است. نوشتجات او مملو از این سبک فکر و نگارش‌اند. در ضمن از لنین نیز باید چنان تصویری بوجود آورد که گویا لنین شخصی فرصت طلب بود و برای این که استالین نرنجد و در جانب لنین باقی بماند، به وی نشان هدیه می‌دهد. تروتسکی در همه جا تلاش دارد در زیر پوشش دروغین همراهی با

لنین به صورتی کاملاً زیرکانه چهره سیاسی لنین را آلوده به فساد سیاسی نشان دهد، او خود را در آئینه می بیند و می خواهد لنین همچون خود او باشد.

مثال دیگری و این بار از کتاب "تاریخ انقلاب روسیه" نوشته تروتسکی بیاوریم. او درباره نقش حزب بلشویک که خودش هنوز به عضویت آن درنیامده بود به هنگام فوریه ۱۹۱۷ می نویسد: «کادرهای مرکزی حزب بلشویک یعنی شلیاپیناکوف، زائوتسکی و مولوتف پخمگی و بی کفایتی حیرت آوری از خود نشان دادند. در حقیقت امر، نواحی کارگر نشین و سربازخانه‌ها به حال خود رها شدند.» در پیشگفتار کتاب صفحه ۱۷ سطر دوم آورده است: «هشت ماه بعد بلشویکها سکان کشور را به دست گرفتند. در آغاز سال کمتر کسی آنان را میشناخت.» این جملات، تحریف تاریخ و تخریب حزب بلشویک هستند. تمامی اسناد موجود از تاریخ روسیه و حزب بلشویک حاکی از آنند که اعتصاب در کارخانه توتیلوف در ۲۲ فوریه زیر نظر بلشویکها آغازگردید و در ۲۳ فوریه بنابر ابتکار و دعوت کمیته حزب بلشویک در پتروگراد، زنان برای روز جهانی زن به خیابانها آمدند که آغاز قیام عمومی فوریه شد. در ۲۶ فوریه کمیته مرکزی پتروگراد که آقای تروتسکی آنها را به "پخمگی و بی کفایتی" متهم می کند، در بیانیه‌ای مردم را به مبارزه مسلحانه دعوت کردند و در همین ماه فوریه، ابتکارتشکیل شوراهای کارگران و سربازان را در دست گرفتند که پس از چند روزی منشویکها و اس.ار.ها هم آنها پذیرفتند. چه قدر پستی می خواهد کسی که ماسک دروغین بلشویک و همکار لنین را برای فریب به چهره زده است، این چنین، بد نام کردن حزب بلشویک و رهبران آن را پیشه و تاریخ را تحریف کند. تروتسکی مدعی است که در آغاز سال ۱۹۱۷ کمتر کسی حزب بلشویک و رهبران آن را می شناخت. حزب بلشویک در انقلاب سال ۱۹۰۵ در اعتصابات و سپس قیام مسلحانه مسکو نقشی ارزنده ایفاء کرد. در دوران متفاوت که در انتخابات دوما شرکت کرد، با وجود تمامی تضعیقاتی که حکومت تزاری برای شرکت کارگران و انتخاب نمایندگان کارگری ایجاد کرده بود، حزب بلشویک چندین نماینده در مجلس دوما داشت، از جمله در سال ۱۹۱۲ از ۹ نماینده کارگری در دوما شش نفر آنان از اعضای حزب بلشویک بودند که از شش مرکز صنعتی که مراکز اساسی صنعت بودند، انتخاب شده بودند. این چنین دگرگون جلوه دادن تاریخ حزب بلشویک در خدمت کیست؟ پاسخی تا به حال از سوی سران پیروان تروتسکی داده نشده است. البته از قدیم گفته اند که دروغگو، کم حافظه هم می شود، و تروتسکی نیز با وجود تمام زیرکی در دروغگوئی، گاهی خود شخصاً، دروغ خود را برملا می کند. در همان کتاب "زندگی من" می خوانیم: «لشگرهای لتونی در ارتش تزاری از همه بهتر بودند. آنان در راه انقلاب فوریه با بلشویسم درآمیختند و در انقلاب اکتبر، نقش مهمی بازی کردند» (صفحه ۴۷۷ چاپ فارسی). آیا این اعتراف تروتسکی، نشانی از دروغگوئی او درباره عدم نفوذ بلشویکها در فوریه سال ۱۹۱۷ نمی باشد؟ چگونه است که "لشگرهای" یک ارتش به بلشویکها می پیوندند، ولی ادعا می شود که در همان زمان یعنی: «در آغاز سال کمتر کسی آنان را می شناخت»؟ تروتسکی بنا بر ضرورت زمانی دروغ می گوید. برای ماه فوریه ضرورت را بر دروغ گوئی، تشخیص می دهد تا مدعی شود، در آن زمان که او در خارج از روسیه به سر می برد و هنوز به حزب بلشویک نپیوسته بود، حزب بلشویک از هیچ اعتباری برخوردار نبود و به زبان ساده، کسی برای این حزب ارزشی قائل نبود، و تنها پس از پیوستن تروتسکی به این حزب در ماه ژوئیه همان سال، اعتبار و نفوذ بلشویکها، و آن هم به خاطر اعتبار و نفوذ تروتسکی، تحقق یافت. اشاره به نمونه‌های دروغگوئی و تحریف تاریخ بلشویسم و شوروی توسط تروتسکی، کتابها خواهد شد و در این نوشته،



مجال آن نیست. تنها اشاره‌ای کوتاه وار به دونمونه‌ی دیگر.

بر تمام کسانی که حتی آشنائی مختصری با انقلاب روسیه داشته باشند، روشن است که بین لنین و بلشویک‌ها از یکسو و تروتسکی و منشویک‌ها از دیگر سو بر روی نقش دهقانان اختلاف نظر جدی و عمیق وجود داشت. لنین، آنگاه که تروتسکی با اقتباس از پاوروس نقش دهقانان را در انقلاب روسیه انکار کرد، به مجادله با تروتسکی پرداخت و در ده‌ها مقاله به آن اشاره داشت. از جمله در مقاله «دو انقلاب» نوشت: «تئوری نو ظهور تروتسکی امر دعوت به مبارزه انقلابی برای تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا را از بلشویک‌ها به عاریت گرفته است و انکار نقش دهقانان را از منشویک‌ها». سالیانی از ۱۹۰۵، زمان طرح تئوری نو ظهور تروتسکی، گذشت و مسئله و نقش دهقانان مطابق با سیاست و برنامه لنینی حزب کمونیست حل گردید. حال در اوان سال ۳۰ که تروتسکی سرگرم نوشتن کتاب زندگی خودش هست، احتیاجی نمی‌بیند که به اشتباه تئوریک - سیاسی خود در آن مورد اعتراف کند، چون برای کسی که از خود شیفتگی زبان زد همگان می‌باشد انتقاد از نظرات خویش بس ناروا است. تروتسکی مکر و حيله را پیشه می‌کند و به خوانندگان کتاب و پیروانش می‌خواهد نشان دهد که در همان زمان‌های بحث و جدل، آنچه را که او می‌گفته، بلشویک‌ها از وی اقتباس کرده‌اند، البته بدون اینکه خود بدانند. اگر برای کسی باورش مشکل است، می‌تواند به کتاب زندگی من، نوشته تروتسکی صفحه‌های ۲۰۸-۲۱۱ مراجعه کند که او گویا با قانع کردن کراسین، یکی از اعضای متزلزل کمیته مرکزی حزب بلشویک که در سال ۱۹۲۶ درگذشت، توانست موضع خود را به صورت قطعنامه حزب بلشویک درآورد. در نتیجه گیری می‌خوانیم: «تذکر این نکته، زیادی نیست که قطعنامه کنگره سوم درباره حکومت موقت، صد بار به عنوان حربه‌ای علیه «تروتسکیسم» به کار رفته است. «پروفسورهای سرخ» استالین‌یست اطلاع ندارند که علیه من، به عنوان حربه‌ی لنینیسم سخنانی را به کارمی‌برند که من خود آنها را نوشته‌ام». جل الخالق!! لنین و تمامی بلشویک‌ها در کنگره سوم، نوشته و خط سیاسی تروتسکی را به عنوان قطعنامه حزب خود تصویب می‌کنند و گویا کودکانه می‌پندارند که نظرشان جدا از نظر تروتسکی است و سالیانی چند با همان نظر تروتسکی که به صورت قطعنامه حزب بلشویک درآمده است به جنگ سیاسی نظری با تروتسکی می‌پردازند و در تمام این مدت ۲۵ ساله (۱۹۰۵ تا ۱۹۳۰) نه لنین و نه هیچ بلشویک دیگری متوجه نمی‌شود و تروتسکی هم دم بر نمی‌آورد تا بالاخره این عالیجناب پس از مرگ کراسین و پس از اخراج از حزب، واقعیت! را علنی می‌سازد که در تمام مدت، بازیِ قایم موشک با لنین و سایر بلشویک‌ها داشته است. شاهد!! مرده را هم که نمی‌توان از گور بیرون آورد. این ادعای دروغین و مسخره نوعی توهین وقیحانه به لنین و تمامی بلشویک‌ها است که گویا تا چه اندازه ساده لوح و غیرسیاسی بوده‌اند. او در کتاب «زندگی من» مدعی است که: «کروپسکایا در سال ۱۹۲۷ به مناسبتی گفت که اگر لنین زنده می‌بود شاید اکنون در یکی از زندان‌های استالین به سر می‌برد. به گمان من حق با اوست». چنین دروغگوئی‌های بیشرمانه‌ای که به فراوانی در آثار تروتسکی یافت می‌شود، تنها به منظور ایجاد بدبینی در بین رهبران حزب و وفاداران به سیاست لنینی و نفاق افکنی بوده است و گر نه وی به خوبی می‌دانست که کروپسکایا درباره نقش استالین گفته بود که وی: «مهمترین شخصیت سازمانده حزبی و پیروزی اکتبر» (کتاب خاطراتی از لنین) بوده است. و در همان زمان که تروتسکی هنوز از حزب اخراج نشده بود درباره او چنین اظهار نظر کرد: «تحلیل مارکسیستی هرگز نقطه قوت رفیق تروتسکی نبوده است» و «تروتسکی نقشی که توسط حزب به مثابه یک کل، به عنوان

سازمانی که به کسوت یک تن واحد درآمده را به رسمیت نمی‌شناسد» (درس‌های انقلاب اکتبر). کروپسکایا نه تنها در سال ۱۹۲۷ چنان گفتار ادعائی تروتسکی را درباره استالین بیان نکرد، بلکه در همان سال با پشتیبانی استالین به عضویت کمیته مرکزی درآمد. اما در زمانی که تروتسکی به راه خیانت و خوش خدمتی به نازی‌ها در غلطید، کروپسکایا (همسرلین) وی را به عنوان رفیق خطاب نکرد بلکه درباره او گفت: «تروتسکیست‌ها و زینوویف‌ها خود را نگران سرنوشت توده‌ها نمی‌کنند. تمام آن‌ها به فکر قبضه کردن قدرت هستند، حتی اگر این امر به کمک پلیس مخفی دولت آلمان و وحشی‌ترین دشمنان دیکتاتوری پرولتاریا به انجام برسد. آنها مشتاق احیای دولت بورژوائی و استثمار سرمایه‌داری از توده‌های زحمتکش در سرزمین شوراها هستند... تروتسکی، زینوویف، کامنف و تمام باند قاتل‌شان، دست در دست فاشیسم آلمان داده و با پلیس مخفی دولت آلمان پیمان اتحاد بستند. پس از این رو، کل کشور بر این تقاضا یک صدا شدند که: «این سگ‌های دیوانه باید تیرباران شوند» (افترا زنی انترناسیونال دوم). فعلاً در این باره، همین بس.

کشورهای امپریالیستی همواره در پی اعزام جاسوس به کشورهای دیگر بوده و هستند. علاوه بر اعزام جاسوس، جاسوس‌گیری از کشورهای مورد نظر به خصوص از افرادی که در مقامات کلیدی و بالا قرار دارند، از اهمیت بسزائی برخوردار است. آلمان نیز هر چند در جنگ جهانی اول شکست خورده بود، لیکن سران دولتی، فرماندهان ارتشی و بزرگ سرمایه‌داران هنوز در فکر و عمل امید به تجدید قوا و برتری بر سایر کشورها را در برنامه خود داشتند. لذا از فکر اعزام جاسوس به دیگر کشورها و جاسوس‌سازی از اهالی غافل نبودند. اقدام به این عمل در زمان حاکمیت نازیسم که نیت تسلط بر تمامی جهان را داشت، شدت بیشتری گرفت. پیش از حاکمیت نازی‌ها در آلمان، سرداران آن کشور عمدتاً توجه خود را در اعزام جاسوس به شوروی و جاسوس‌سازی در آنجا معطوف داشته بودند و این از آن رو بود که چون بقای کمونیسم و حاکمیت کارگری را بزرگترین خطر برای خود و حاکمیت سرمایه‌می‌دانستند، ضروری بود که توجه مرکزی خود را به آن کشور معطوف دارند. در زمان نازی‌ها، برنامه جاسوس‌سازی تا آن جا که امکان داشت، در تمامی کشورهای جهان در دستور کار سازمان‌های جاسوسی هیتلری قرار گرفت. بهترین مراکز جاسوس‌سازی، تشکلات فاشیستی و نژادپرستانه و ضد کمونیستی آن کشورها بود. پیش‌تر درباره ایالات متحده آمریکا نمونه‌هایی ذکر شد. حال نگاهی به برخی کشورها در اروپا بیفکنیم. در انگلستان نیز تشکلات موجود فاشیستی و ضد کمونیستی، بهترین محل برای جاسوس‌سازی بودند. افزون بر این، جاسوس‌گیری از مقامات بالای دولتی نیز در آن کشور انجام پذیرفت. در حالی که در زمان دولت چمبرلن، آنان از تمامی امکانات تبلیغاتی و تشکیلاتی برخوردار بودند، در زمان دولت چرچیل، تفاوتی پدید آمد و آنها مورد شناسائی و حتی تعقیب قرار گرفتند. مکان‌های فاشیست‌های انگلیسی مورد بازجوئی قرار گرفت و بسیاری از سران آنان توقیف گردیدند، از جمله سر اُسوالد موسلی رهبر حزب فاشیستی، جان بکت عضو سابق پارلمان و پایه‌گذار حزب ضد روسی و هودار نازی‌ها به نام حزب خلق، آ. اچ. رامسی عضو دست راستی پارلمان اسکاتلند، ادوارد دادلی آلن کارمند عالرتبه وزارت بهداشتی، رئیس سابق سازمان امنیت نیروی دریائی آدمیرال سر بری دوموایل و عده‌ای دیگر دستگیر شدند. در فرانسه سیاستمدارانی چون پتن، لاوال، ویگان و دوریوت تروتسکیست دست در دست نازی‌ها نهادند. تشکلاتی به نام‌های کاکولاردها و آتش صلیبی در فرانسه دستیار و جاسوس آلمان نازی بودند. در

بلژیک تشکل رکسیت‌ها، در لهستان تشکل پ. او. و. در چکسلواکی تشکلات هنلاین و هلینکای، در رومانی تشکل گاردهای آهنین، در نروژ تشکل کیسلینگ‌ها، در بلغارستان تشکل ای. ام. ار. او. در فنلاند تشکل لاپو، در لتونی تشکل صلیب آتشین، در لیتوانی تشکل گرگ آهنین، در اوکراین تشکلات او. یو. آن. و باندر، و بسیاری گروه‌ها و تشکلات در سایر کشورها نقش جاسوسان هیتلری را ایفا می‌کردند. نقش این تشکلات علاوه بر خبر رسانی به سازمان جاسوسی هیتلر، در خرابکاری و ترور علیه مخالفان آلمان نازی بود. گوشه‌ای مختصر از خرابکاری‌های این تشکلات هوادار و در عمل دست‌نشاندهی نازی‌ها عبارتند از: ترور آ. مایلوف منشی سفارت شوروی در لهستان توسط او. یو. آن. در اکتبر ۱۹۳۳، ترور رئیس دولت رومانی ایون دوکا توسط گارد آهنین در دسامبر ۱۹۳۳، شورش درپاریس توسط آتش‌صلیبی در فوریه ۱۹۳۴، تلاش در انجام کودتا در استونی توسط تشکل مبارزان راه آزادی در مارس ۱۹۳۴، کودتای فاشیستی در بلغارستان در مه ۱۹۳۴، قتل وزیر کشور لهستان توسط او. یو. آن. در ژوئن ۱۹۳۴، تلاش در انجام کودتا در لیتوانی توسط گرگ آهنین در ژوئن ۱۹۳۴، قتل رهبر سازمان لهستانی آکسیون کاتولیکی توسط او. یو. آن. در ژوئن ۱۹۳۴، کودتای ناموفق در اطیش توسط فاشیست‌ها که منجر به قتل رئیس‌جمهور کشور شد در ژوئیه ۱۹۳۴، ترور پادشاه یوگوسلاوی الکساندر و وزیر امور خارجه فرانسه بارتو توسط سازمان جاسوسی کروآتی بنام اوستاشی در اکتبر ۱۹۳۴.

مسئولیت و رهبریت تمامی ستون پنجم آلمان را دو تن به نام‌های آلفرد روزنبرگ که از پناهندگان تزاری اهل ریوال و از جمله در مقام مسئول اداره سیاست خارجی حزب نازی‌ها بود، و رودلف هس، معاون هیتلر، برعهده داشتند. سیاست جاسوس‌سازی آلمان نازی محدود به کشورهای که بدانان اشاره رفت نمی‌شد. از نظرگاه هیتلر و نازی‌های آلمان، کشور شوراها، دشمن بزرگ که می‌بایستی تسخیر و نابود گردد، خوانده میشد. آیا می‌توان پذیرفت که آلمان نازی توجهی به اوضاع درونی اتحاد جماهیر شوروی نداشت و ارسال جاسوس و جاسوس‌سازی در آن کشور را ضروری نمی‌دانست؟ چنین تصویری نه تنها نشان از بی‌دانشی کامل سیاسی دارد بلکه بس کودکانه و حتی احمقانه و یا در جهت پنهان کردن دسیسه‌های دشمن است. جاسوسان آلمان نازی در جماهیر شوروی چه کسانی می‌توانستند باشند و یا این که آمادگی جاسوس شدن را داشتند؟ آنان بایستی در درجه اول دارای مقام و نفوذ در دستگاه‌های انتظامی و اداری و حزبی باشند و دیگر اینکه، خواهان براندازی سیستم سوسیالیستی حاکم در شوروی و در پی منافع منتج از آن باشند. تروتسکی مدعی شد که استالین «مأمور اصلی هیتلر» (مقاله: تسلیم استالین) بوده است. با این ادعا، تروتسکی یا باید به سطح یک انسان ذاتاً احمق تنزل کرده باشد و یا این که مخاطبین و پیروان خود را احمق پنداشته است. استالین سالیان متمادی علیه فاشیسم و نازیسم مبارزه کرد، کوشش در برپائی جبهه ضد جنگ جهانی علیه نیت و برنامه هیتلر داشت و در زمانی که انگلستان و فرانسه به یاری هیتلر در مونیخ شتافتند، به تقویت شدید تسلیحاتی شوروی و انتقال صنایع از غرب به شرق کشور برای مصون ماندن از حملات نظامی آلمان نازی پرداخت و بالاخره در جنگی توده‌ای و قهرمانانه، اولین شکست جنگی را بر نیروهای نازیسم وارد ساخت و با پیروزی‌های پی در پی بر آن دشمنان بشریت، با آزاد سازی برلین پایتخت آلمان نازی‌ها، شکست نهائی و نابودی کامل دولت نازیستی را تحقق بخشید و پوزه‌ی هیتلر را به خاک مالید. آیا استالین را به عنوان «مأمور اصلی هیتلر» خطاب کردن، تنها چرند گویی و تهمت است، و یا علاوه بر آن، در خدمت به هدف‌های مشخص و پلیدی، از جمله منحرف کردن افکار عمومی و عملاً پنهان سازی جاسوسان واقعی آلمان هیتلری در

شوروی بوده است؟ فعلاً به گفته‌ی لنین درباره چرند گوئی‌های تروتسکی اکتفا کنیم ، که: «آیا از تیمارستان نیست که این صداها بلند میشود». این گفته لنین در زمانی که تروتسکی در پی کجروی‌ها، سیاست‌های اپورتونیستی و رفرمیستی، التقاط گرائی و انحلال طلبی، منشویک و ضد بلشویک بودن و.... خزعبلات و دروغگوئی و تحریفات را پیشه کرده بود کاملاً صادق بودند. لیکن اکنون با تروتسکی دیگری سر و کار داریم. با عنصری که از همدستی و همگامی با بدترین نیروهای ضد کمونیستی ابائی ندارد. او در چنان زمانی که به همکار مارتین دایز آمریکائی و یار و یاور آلفرد روزنبرگ تبدیل شده است، برای فریب کارگران و انسان‌های ضد فاشیست به کثیف‌ترین تهمت‌ها و دروغ گویی‌ها دست می‌یازد و چون آن دزدی عمل می‌کند که پس از دزدی برای نجات از تعقیب فریاد می‌زد، آن دزد را بگیرید. این نقش جدید تروتسکی را در بخش‌های چهارم و پنجم با نگاهی به اسناد و مدارک پیگیری خواهیم کرد.